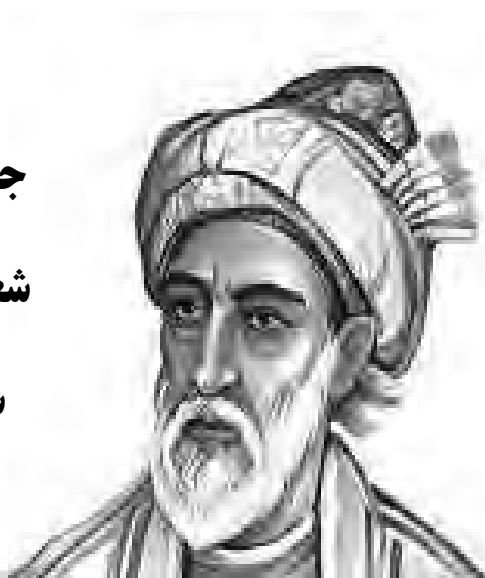


## جلوه های عرفان در شعر صائب تبریزی و سهراب سپهری



پروین ناهیدی

به نام آن که هستی نام ازو یافت

فلک جنبش، زمین آرام ازو یافت

جنبه های گسترده و وسیع عرفان اسلامی همیشه در شعرو ادب و فرهنگ و تاریخ و حتی طرز رفتار و گفتار مردم کشور ما نفوذ داشته است.

عرفان در اصطلاح، راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق برمی گزینند. عرفان در حقیقت توجه به عمق دستورات شرع مقدس و تلاش برای معرفت به حقایق جهان آفرینش و کون و مکان و هستی است.

عرفان نردبان آسمان و وسیله ای برای عروج اندیشه به معراج حقایق است. کمال خجندی می فرماید:

به کبوترچه فرستم که برد نامه شوق که مرا سوی تو بالی و پری می باید  
به قول مرحوم علامه طباطبایی، "همه موجودات جهان هستی آیات و نشانه های ذات پروردگار عالمند" که این مضمون در اشعار و آثار بزرگان و شعرا و فلاسفه گذشته به شکل های گوناگون آمده است:

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم  
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ی ته وینم  
جناب شیخ محمود شبستری می فرماید:

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است  
نخستین، پاکی از احداث و آنجاس دوم از معصیت وز شرّ و سواس  
سیّم، پاکی ز اخلاق ذمیمه ست که با او آدمی همچون بهیمه ست  
چهارم پاکی سرّ است از غیر که این جا منتهی می گرددش سیر



در طریق الحقایق از قول جنید بغدادی آمده است که صوفی مشتق از صوف است و صوف سه حرف است:

صاد: صبر و صدق و صفا

واو: ودّ و ورد

فا: فرد و فقر و فنا

هدف اصلی و نهایی همه ادیان الهی و متفکرین و فلاسفه این بوده است که عشق و دوستی را پایه قرارداد و همه جا سعی کرده اند از آدمیزاد انسان کامل و مفید و صالح و آزاده بسازند.

در تعلیمات بودا و زرتشت، در ادیان یهود و مسیحیت و در تعلیمات عالیة اسلام، هدف اصلی، رساندن انسان به مرحله خدای گونگی است. بنابراین، عرفا با درهم آمیختن

تعالیم همه ادیان، بدون هیچ گونه تعصب، جهت ساختن مدینه فاضله و تربیت انسان هایی صلح جو و مهربان برخاسته و در طول تاریخ کوشیده اند توجه پیروان خود را به عشق و همه مظاهر هستی که جلوه های دوست هستند، جلب کنند.

در اوایل قرن هشتم هجری و تاریخ ترین ادوار سیاسی ایران، شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (متوفی ۷۳۵ هـ) پیر و مرشد صوفیان صفوی و شاگرد تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی (متوفی ۷۰۰ هـ) در آذربایجان حرکتی را شروع کرد که منجر به تأسیس سلسله صفویان شد و در نتیجه آن، فرزندان او به مدت بیش از دو بیست و پنجاه سال با عنوان سلطان و مرشد بزرگ و صوفی اعظم براریکه سلطنت یکی از سلسله مهم و بانفوذ تاریخ ایران (بعد از هخامنشیان و ساسانیان) تکیه زدند و در بدترین شرایط سیاسی کشور و هنگامی که ایران از همه طرف مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته بود، نسل این آذری های غیور با جانفشانی های فدائیشان - یعنی قلباش ها - برای حفظ اعتقادات صوفیانه خود، جان برکف، حدود و مرزهای مملکت را از لوث وجود بیگانگان پاک ساختند.

جلوه های مضامین عرفانی نزد شاعران ایران از جمله آذربایجان خاستگاه زرتشت، را در نسل های بیست گانه اوستا نیز می توان یافت. در واقع زرتشت خود جزو اولین شعرای عارف این مرز و بوم به شمار می آید که ظهورش به ششصد الی دوهزار سال قبل از میلاد مسیح بازمی گردد.

شاعران آذربایجان را می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد که در میان همه آن ها، عرفا و عاشقان شیفته عنان از کف داده فراوان است. دسته اول عبارتند از آنانی که به زبان آذری شعر گفته اند، که کهن ترین نمونه شعر آذری از سده هفتم هجری به یادگار مانده است و از نیمه دوم قرن هشتم شعر آذری وارد مرحله شکوفایی می شود.

دسته دوم شعرای فارسی گوی بسیاری در آذربایجان بوده اند که بعضی مانند شیخ محمود شبستری از قافله سالاران تصوف اسلامی به شمار می آیند.

این گروه خود به دو دسته تقسیم می شوند: یکی آن ها که آذری هستند و مقیم آذربایجان، و دیگر آن هایی که مقیم نقاط دیگری از کشور پهناور ایران بوده اند، نظیر صائب تبریزی و یا مولانا فاضلی.

زخاک پاک تبریز است صائب مولد پاکم از آن با عشق باز شمس تبریزی سخن دارم

و یا:



صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

همه دیوان های اشعار عرفای بزرگ مملو است از توصیه به تلاش و کوشش مداوم و بی وقفه و احساس حضور دائم در محضر دوست و ذکر بلا انقطاع و خدمت بدون چشم داشتِ اجرو پاداش که خود یادآور ارزش انسان است:

صائب سر خورشید به فتراک نبندی بر خواب شبیخون نزنی تا سحری چند

در عرفان، اصل صداقت و راستی و درستی است؛ به قول صائب:

کفرودین را پرده دار جلوه معشوق دان گاه در بیت الحرام و گاه در میخانه باش

برای عارف تنها چیزی که در دنیا ارزش دارد، محبت و خدمت به دیگران و کاستن از آلام و دردهای انسان است. صائب:

بی محبت مگذران عمر عزیز خویش را در بهاران عندلیب و در خزان پروانه باش

میرزا حسن تبریزی متخلص به "تأثیر":

مرا از فطرت خورشید تابان این پسند آمد که با یک چشم می بیند بزرگ و خرد دنیا را

### چرا سبک هندی یا اصفهانی به وجود آمد؟

شعر مثل هر موجود زنده ای در سیر کمالی مراحل مختلفی را طی می کند و وقتی که قسمی از آن به سر منزل کمال رسید، همچون درختی کهن که از کنار تنه اصلی آن، شاخه جوانی بروید و رشد کند، شاخه دیگری از این تنه قدیم که ریشه در فرهنگ ملتی دارد، جوانه می زند و در پرتو آفتاب اندیشه ها می بالد و بزرگ می شود. سرگذشت شعر فارسی نیز تابع این اصل طبیعی است.

استاد خانلری می نویسد: "غزل فارسی از سنایی تا حافظ، در یک راه سیر تکامل را طی کرد و با حافظ به سرحد کمال رسید. در این فاصله، یعنی از اوایل قرن ششم تا اواخر قرن هشتم، غزل فارسی همان راه هایی را که سنایی و انوری نشان داده بودند طی کرد. راه انوری به سعدی منجر شد و راه سنایی، یعنی غزل آمیخته با اندیشه های عرفانی به حافظ رسید و هر دو راه به کمال انجامید. اما هر کمالی نقصانی در پی دارد؛ پویندگان همه از یک راه رفتند و حاصل آن که پس از حافظ تا دو قرن دیگر هیچ نکته ناگفته ای نمانده بود؛ معانی همه مکرر و شیوه بیان نیز تکراری بود. در دیوان شاعران این دوره به ندرت می توان نکته خاصی یافت که نشانه ابداع و ابتکار گوینده باشد. از قرن نهم به بعد گروهی از شاعران در پی آن برآمدند که از تقلید و تکرار بپرهیزند و راهی که پیش گرفتند، بیان احساسات





صمیمانه و صادقانه درغزل بود."

وحشی بافقی و اهلی شیرازی و هلالی جغتایی که به مکتب وقوع<sup>۴</sup> وابسته بودند نیز نتوانستند کاری از پیش ببرند و این مکتب ادامه نیافت.

آن چه نام "طرز" یا "طرز تازه" و بعدها "سبک هندی یا اصفهانی" یافت، به دنبال چنین ضرورتی در ادب فارسی پیدا شد و تا دو بیست سال شیوه بی رقیب سخن فارسی گردید.

#### خصیصه های سبک هندی

اجمالاً می توان گفت: سخن سرایان این شیوه عموماً به ابداع مضمون و آوردن تشبیهات تازه علاقه وافر دارند و باریک خیالی، تصورات دقیق و گاهی دور از ذهن و اغراق آمیز و مبالغه میان این دسته از شعرا رواج دارد.

تناسبات لفظی و آرایه های بدیعی در شیوه این سرایندگان با به کاربردن جملات متداول محاوره توأم شده و از این رو بعضی از سخن سنجان معتقد شده اند که آنان از فرهنگ زبان عامه مدد گرفته اند. با این حال، سبک هندی شیوه ای است خاص، بدیع و تازه.

گاهی نکته های دقیق و لطیف و پرمغز در اشعار سرایندگان سبک هندی دیده می شود که نمی توان آن ها را نادیده گرفت. صائب تبریزی و بیدل دهلوی قله نشینان این سبک هستند و ویژگی های این سبک را به طور بارز و کامل می توان در شعر صائب دید. صائب درباره سبک شاعری خود غالباً عبارت های "شیوه تازه" و "طرزنو" و یا "طرز" را می آورد:

میان اهل دل امتیاز من صائب همین بس است که با طرز آشنا شده ام

یکی از مختصات سبک هندی، شیوه کاربرد زبان است. در این سبک، از مختصات زبانی سبک خراسانی خبری نیست و یکی از رموز موفقیت صائب، عامل زبان است که وی می توانست برای بیان مقصود، همان زبان گذشتگان را به کار گیرد ولی به اقتضای طبع بلند و دید وسیعی که داشت، نخواست تحت الشعاع زبان گذشتگان قرار گیرد، لذا زبان منحصر به فردی را برگزید که می توانست مضامین بکرو معانی رنگین و اندیشه های غریب را با رعایت بلاغت در قالب کلمات و الفاظ فاخر جلوه گرزاد:

کیست بر صفحه ایام به غیر از صائب کز زبان قلمش معنی رنگین ریزد

در سبک هندی شاعری بیشتر به معنی توجه دارد تا به زبان. کوشش شاعر سبک هندی، مضمون یابی و ارائه خیال خاص و معنی برجسته است به صورتی اعجاب انگیز:

می نهم در زیر پای فکر، کرسی از سپهر تا به کف می آورم یک معنی برجسته را کلیم کاشانی

معنی رنگین به آسانی نمی آید به دست در تلاش مطلعی، زد غوطه در خون آفتاب صائب



مضمون پردازی در غزل های ساده و دارای قافیه و ردیف های آسان، کارچندان دشواری نیست؛ اما وقتی به یاد می آوریم که صائب با ردیف های سختی مانند: صبح، تنگ، پیاله، قده، آتش و امثال این ها به آفرینش مضامین بدیعی توفیق می یابد، آن گاه به بزرگی وی در کار سخنوری پی می بریم.

وزن در اشعار صائب محدود است. شیوه صائب شیوه ای است تازه که زاده ذهن خود اوست. به جرأت می توان گفت که در زبان پارسی شاعری به وجود نیامده است که به اندازه صائب معنی یابی و مضمون پردازی کرده باشد. به نظر او، در شعر



اصالت با معنی است. منبع مضامین صائب "انسان" است و جهان و خلقیات آدمی است که خلقت دوگانه دارد: نیمی فرشته و نیمی اهریمن؛ و جهان که مجموعه ای است از تضادها، جمع نورا است و ظلمت، و حیات است و ممات؛ دوگانگی که حاصلش نظام احسن دستگاه خلقت است. ذهن او مدام می کوشد که نسبت و رابطه ای بین انسان و طبیعت، و طبیعت و انسان برقرار کند. ویژگی غزل صائب در اختصاص داشتن هربیت آن به یک معنی و اندیشه خاص است.

به قول مرحوم امیری فیروزکوهی، او نه تنها به نقاشی احوال انسانی، بلکه به تجسم همه ریزه کاری ها و پستی و بلندی اندام حیات و چین و شکن های چهره زندگی و زشتی و زیبایی آن با قلمی دقیق و چشمی خرده بین و موشکاف پرداخته است. عرفان به معنی عام و کلی - نه عرفان درسی و اصطلاحی - نکته های فلسفی، انتباه و عبرت، نکته های اجتماعی، انتقادهای تند از دکانداران شریعت و طریقت و اخلاق در شعرا و موج می زند. دیوان صائب سرشار است از تصویرهای شاعرانه و زیبا از همه چیز. گاهی تصاویر نامطبوع نیز در شعرش می توان یافت. در حقیقت اشیاء آن گونه که صائب آن ها را با نظرو ذوق شاعرانه دیده و تصویر کرده، به منزله پلی است برای رسیدن به عالم خیال و اندیشه او. استفاده از واژگان خاص عرفانی و منحصر به فرد سبک هندی برای تصویرسازی و شبکه تداعی هاست که صائب به وفور از آن ها بهره جسته است، نظیر واژه های: آب، رنگ، لاله، نگاه، حیرت، حباب، غنچه.

حاصل این بررسی ها ما را متوجه چگونگی تأثیر شعر صائب بر شاعران هم عصر وی و سپس شاعران نوپرداز معاصر می سازد. یکی از شاعران نوپرداز معاصر که اشعارش به سبک هندی است و وجوه تشابهی در ابعاد مختلف از جمله موضوعات و واژگان عرفانی با صائب تبریزی شاعر قرن دهم دارد، سهراب سپهری است.

#### درباره سهراب

سهراب سپهری از کسانی است که راه نیما را شناخته بود اما این راه را با شخصیت یگانه خویش پیمود. او خود را با رنگ و کلمه بیان می کرد. مصالح خلاقیت او هم رنگ بود و هم کلمه؛ و او با این هردو نقاشی می کرد.

و اما شعر سپهری در نخستین برخورد، دارای چند ویژگی است؛ یکی این که سپهری برجسته ترین شاعری است که زبان شعر نو را با زبان محاوره پیوند زد؛ همان شیوه ای که صائب زبان شعر قدیم و سنتی را با زبان عامه و محاوره پیوند زد. شاعران نوپرداز در همان حال که دارای زبان خویشند، در یک چیز اشتراک دارند و آن، زبان عام شاعرانه است در برابر زبان محاوره. در واقع می توان گفت زبان شاعرانه هر شاعر و زبان خاص وی، جنس شعر وی را تشکیل می دهند. سپهری از جمله شاعرانی است که زبان شاعرانه را با زبان محاوره پیوند زده است:

اهل کاشانم،

روزگارم بدن نیست

تکه نانی دارم، خرده هوشی،

سر سوزن ذوقی.

ویژگی دیگر شعر سپهری، تصویرگرایی است. سپهری یک شاعر ایمازی است، تصویرگراست و این نتیجه طبیعت گرایی اوست که با نوع نگرش فکری وی هماهنگ است. سهراب از حیث اندیشه شیفته نوعی عرفان شخصی است که می توان آن را عرفان طبیعی نامید. عرفای گذشته ما در تکاپوی عرفانیات خویش سعی دارند خدا را بی واسطه بنگرند، حال آن که سپهری در عرفان خاص خویش بلندپروازی ندارد و خدا را از طریق طبیعت جست و جو می کند:

من نمازم را وقتی می خوانم که

اذانش را باد گفته باشد، سر گلدسته سرو



من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم

پی قدقامت موج

می دانیم هر تصویر ساخته یک صنعت ذهنی است و هرچه این تصویرسازی کوششی باشد، شعر مصنوعی تر از کار درمی آید؛ و به عکس اگر کوششی تر باشد، یعنی دریافت آن از خارج ذهن و از طبیعت گرفته شده باشد، شعر طبیعی تر می نماید؛ و شعر سپهری چنین است.

و اگر مقایسه ای کنیم، می بینیم زبان شعری سهراب نیز مانند صائب آمیخته بامضامین و مفاهیم عرفانی است و برای بیان این مضامین، سپهری در مظاهر صنوع غرق می شود و پیوندی بین خود و مظاهر طبیعت می بیند. او از نمادها بهره می گیرد و چون با دیدی دیگر به طبیعت می نگرد، مفهومی تازه برای هر یک کشف می کند. از این رو می گوید: "چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید".

وصائب نیز از دیدار هر چیز نکته ای تازه کشف می کند. وی توانسته است در اشیاء اطراف خود با نازک اندیشی، نکته ها کشف کند و وقتی در شعرا و با این اشیاء روبه رو می شویم، در نظر ما نمایش و مفهوم تازه ای می یابند؛ مانند صدف و گوهر:

صدف در سینه دریای تلخ از فیض خاموش دهان خود به آب گوهر شهوار می شوید

سهراب:

در کف دست زمین گوهر ناپیدایی ست

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید...

در شمع و فانوس نیز تخیل صائب جلوه های گوناگون دیده و نقش کرده است:

پرده فانوس اگر پروانه را مانع شود شمع من از اشک خود پروانه سازی می کند

و سپهری می گوید:

روی علف ها چکیده ام

من شبنم خواب آلود یک ستاره ام

که روی علف های تاریکی چکیده ام

جایم این جا نبود

فانوس،

در گهواره خروشان دریا شست و شو می کند

کجا می رود این فانوس؟

این فانوس دریا پُر است پر عطش مست

تفکر عارفانه سپهری

می توان گفت در شعر "ماهیچ، ما نگاه" تفکر عارفانه سپهری شکل گرفته است. روح سپهری که مدام در روستا با لحظه های سبز و شگفت طبیعت گره خورده است، نگاهش فراسوی خاک، درخت و آب به صورتی بدیع مانده است.

در این شعر تمام کوشش و هم او در جهت وحدت ملکوت با جهان مطلوب تن است در پیوند تمامی نیروهای هستی، در یگانگی مطلق روح و جسم. ترکیبات شعری او مبین این تلفیق است.

سپهری شاعر رنگ ها و واژه هاست که این دورا به هم پیوند زده است. ذهن و زبان شاعر رویکردی به سرچشمه های عرفان

زبان شعری سهراب نیز مانند  
صائب آمیخته بامضامین  
و مفاهیم عرفانی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شرقی دارد. نقطهٔ عزیمت در زبان و هنر سپهری، همانا نوعی شروع از معرفت حسی و نیل به معرفت شهودی است. در چشم انداز شعر سپهری، آموزه های فراوانی از عرفان هندی تا دنیاهای مولوی و عطار جاری است که مخاطب را به نوعی خلوت در خود و یافتن نیمهٔ گمشدهٔ خود دعوت می کند.

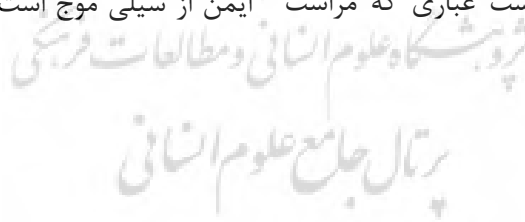
مرگ رنگ در قیبر شب  
دیرگاهی ست که در این تنهایی  
رنگ خاموشی در طرح لب است  
بانگی از دور مرا می خواند  
لیک پاهایم در قیبر شب است

شعر سهراب از لحاظ وزن نیز همانند شعر صائب تنوع و گستردگی ندارد. بسیاری از شعرهای او در یک بحر است که با دقت در فاصله های زمانی متفاوت اشعارش معلوم می شود که یک وزن پُر کاربرد بیشتر در ذهن او رسوخ داشته و در صدد استفاده از وزن های متفاوت و متنوع شعر فارسی نیست. گاه نیز اختلالی در وزن شعر او محسوس است، یا از وزن فارغ است. وی از قافیه هم چندان بهره نمی جوید.

شعر سهراب در مصراع بندی بر اساس اسلوب شعر نیمایی قابل تقسیم بندی به دو یا سه مصراع است و موزون بودن آن ها در این صورت احساس می شود.

نمونه هایی از اشعار این دو شاعر و اشتراکات آن ها:

صائب: دل بی صبر به طوفان بلا رهبر ماست      بال موج خطر از کشتی بی لنگر ماست  
چشم ما دریا کشان مهربل خاموش ماست      مطرب ما همچو دریا سینهٔ پر جوش ماست  
روی مطلب در نقاب یأس از ابرام ماست      شمع در فانوس از پروانهٔ خود کام ماست  
از زمین اوج گرفته ست غباری که مراست      ایمن از سیلی موج است کناری که مراست



سپهری:

تنها، و روی ساحل  
مردی به راه می گذرد  
نزدیک پای او  
دریا، همه صدا  
شب گیج در تلاطم امواج  
هراس،  
رو می کند به ساحل و در چشم های مرد  
نقش خطرا پر رنگ می کند...  
امواج، بی امان  
از راه می رسند  
لبریز از غرور تهاجم  
موجی پر از نهیب

سپهری از جمله شاعرانی  
است که زبان شاعرانه  
را با زبان محاوره  
پیوند زده است.



ره می کشد به ساحل و می بلعد...

با بررسی شیوه اثرگذاری صائب برشاعران نوپرداز و معاصربه ویژه سهراب سپهری، صرف نظراز وجوه تشابه، وجه تمایزشعر این دو شاعر در این است که شعراء با اسلوب شعر سنتی، و شعر سهراب با اسلوب شعر نو نیمایی است.

درسبک هندی شاعر بیشتر به معنی توجه دارد تا به زبان. کوشش شاعر سبک هندی، مضمون یابی و ارائه خیال خاص و معنی برجسته است به صورتی اعجاب انگیز.

عرفان به معنی عام و کلی - نه های فلسفی، انتباه و عبرت، نکته های اجتماعی، انتقادهای تند از دکانداران شریعت و طریقت و اخلاق در شعراء صائب موج می زند.

پانوشته ها:

۱- فرهنگ اصطلاحات عرفانی / دکتر سید جعفر سجادی / ص ۷۷۵

۲- بحر در کوزه / دکتر عبدالحسین زرین کوب / ص ۱۳

۳- تاریخ ایران، از ماد تا پهلوی / حبیب الله شاملویی / ص ۶-۵۸۱

۴- مکتب وقوع: این سبک در ربع اول دهم هجری به وجود آمد؛ در نیمه دوم همان قرن به اوج رسید و تا قرن یازدهم ادامه یافت. این سبک، فاصله بین شعردوره تیموری و سبک هندی است. اساس شعرا این مکتب این است که وقایع عاشق و معشوق و حالات آنان مبتنی برواقعیت باشد؛ یعنی به طرز حقیقت نمایی بیان شود. از این رو مکتب وقوع زبان حسب حال و واقعیت است.

سعدی:

دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست / تا نگویند رقیبان که تو منظور منی

منابع:

۱- صائب و سبک هندی / به کوشش و تألیف محمد رسول دریاگشت / نشر قطره

۲- سبک آذربایجانی / به کوشش فاطمه مدرسی و محبوب طالعی / انتشارات دانشگاه

ارومیه

۳- هشت کتاب / سهراب سپهری / انتشارات طهوری

۴- اوزان غزلیات صائب تبریزی / پروین ناهیدی / انتشارات فراگفت

۵- سیرغزل در شعر فارسی / دکتر سیروس شمیس / انتشارات فردوسی

۶- سایت انجمن شاعران ایران [www.poetry.ir](http://www.poetry.ir)

۷- سایت فرهنگی هنری سایه [saayeh.mihanblog.com](http://saayeh.mihanblog.com)